

# چگونه می‌توان در ایران مارکسیست بود؟ شیدان و ثیق

چگونه می‌توان در ایران مارکسیست بود؟

در پرتو پرسش‌های اجتماعیون عامیون ایران در سال 1908

در دنیای غیر اروپایی، کاربست مارکسیسم، که در نیمه‌ی اول سده‌ی نوزدهم میلادی در اروپای سرمایه‌داری بنیان می‌شود، چون بغرنجی نظری و عملی همواره مطرح بوده است. همیشه موضوع تأمل و پرسش مبارزان رهایی‌خواه کشورهای مختلف جهان قرار گرفته است. در نهایت، این که چگونه می‌توان، در آن جا که جنبش اجتماعی جاری است، مارکسیست بود؟ چگونه می‌توان در یک شرایط تاریخی عینی و مشخص، همچون مارکسیست اندیشه و عمل کرد؟ و در یک کلام، در هر مکان و هر زمان عصر جدید چون کمونیست رفتار کرد؟ پرسشی است که از زمان مارکس تا امروز پیوسته جویای بی‌پایان پاسخ (های) خود است.

نخست انقلابیون روس هستند که در سال‌های پایانی عمر مارکس، در دهه‌ی هشتاد سده نوزده، از او در باره‌ی امکان «گذار و ویژه» به کمونیسم در شرایط خاص روسیه‌ی دهقانی آن زمان، یعنی با تکیه بر **شرایط خاص روسیه‌ی دهقانی آن زمان**، پرس و جو می‌کنند. پرسش آن‌ها این است که آیا راهی متفاوت از آن چه که در غرب سرمایه‌داری پیشرفته چون تنها گذار ممکن به کمونیسم تلقی می‌گردد و به نظریه‌ی مارکسی نسبت داده می‌شود، وجود دارد؟ به عبارت دیگر آیا گذار به کمونیسم بدون گذر از سرمایه‌داری تصور پذیر است؟ مارکس، از جمله در مکاتبات خود با **وِرا زاسولیک** و در پیشگفتار چاپ روسی **مکاتبات خود با وِرا زاسولیک** در سال 1882، پاسخی نو آورانه و «غیر کلاسیک» به معمای فوق می‌دهد. در این نوشتار اشاره‌ای به پاسخ مارکس خواهیم کرد.

اما به پرسش فوق، می‌دانیم که بلشویک‌های روس نیز، در پی انقلاب 1917 روسیه و پس از آن، پاسخی می‌دهند که بنا بر ادعای‌شان " **لنین همواره از "کاربست خلاق" مارکسیسم سخن می‌راند، مارکسیسمی که از دید او باید با شرایط ویژه‌ی هر کشور، و در این جا روسیه‌ی تزاری، "تزاریسم" شود. او می‌گفت که تئوری مارکس زمانی انقلابی است که قادر به "تغییر شرایط عینی و عینی" گردد.**

این رو نظریه‌هایی چون: «نظریه‌های مارکس و انگلس» را در آستانه‌ی انقلاب اکتبر مطرح می‌کند. این‌ها را البته می‌توان، حداقل در فرمول‌بندی تئوریک، چون «انحراف» از جزمیات کلاسیکِ سوسیال‌دموکراسیِ آن زمان به شمار آورد. می‌دانیم که «نظریه‌های مارکس و انگلس» در این کشور هیچ‌گاه به معنای واقعی ایجاد نمی‌شود بلکه به جای آن و به نام آن دیکتاتوری تک‌حزبی برقرار می‌گردد. اما لنین، هم‌چنین، تئوری «نظریه‌های مارکس و انگلس» را به میان می‌کشد که به یقین کمتر سنجی می‌تواند با نظریه‌ی جهان‌روای (مارکسیسم) مارکسی داشته باشد. این نظریه البته به طور عمده نزد لنین و آن هم در ابتدای فردای انقلاب با این پیش‌شرط بیان می‌شود که انقلاب روسیه سرآغاز انقلاب پرولتاریایی در باختر سرمایه‌داری پیشرفته می‌گردد و در نتیجه به یاری انقلاب سوسیالیستی در غرب (از جمله و به‌ویژه در آلمان)، کشورهای عقب‌مانده نیز به سوی سوسیالیسم هدایت می‌شوند. می‌دانیم که با استالین شرط فوق به کلی از میان می‌رود. «نظریه‌های مارکس و انگلس» تبدیل به دکترین رسمی چون قانون دینی می‌شود. امروزه بر ما روشن شده است که «انطباق خلاق» لنینی-استالینی تئوری مارکس با شرایط مشخص روسیه، «نظریه‌های مارکس و انگلس» کشورهای موسوم به «بلوک شرق» می‌آفریند. هیولایی اجتماعی و هولناک به دنیا می‌آورد، به طور کامل در نقطه‌ی مقابل آن جامعه‌ی رهایی‌خواهانه‌ای که مارکس برای برآمدنش مبارزه می‌کرد؛ جامعه‌ای مشارکتی و آزاد در برابری و رهایی از سلطه‌ی مالکیت، سرمایه و دولت (سوسیالیسم). به این موضوع نیز در پایانِ این نوشتار اشاره‌ای خواهیم کرد.

اما انقلابیون روس تنها مبارزانی نیستند که پرسشِ «نظریه‌های مارکس و انگلس» در میان می‌گذارند. اجتماعیان عامیون تبریز در سال 1908، یعنی در متن انقلاب مشروطیت، از زمره نخستین کنشگران خاور زمینی هستند که به گونه‌ای همین سؤال را، این بار در نامه‌نگاری با نظریه‌پردازان اصلی سوسیال‌دموکراسیِ غربی یعنی کائوتسکی و پلخانف، مطرح می‌کنند. می‌دانیم که اکثر آن‌ها - و سپس در سال‌های بعد، بخش عمده و غالب جریان هوادار مارکسیسم و سوسیالیسم در ایران - راه و روشی را در پیش می‌گیرند که به شدت متأثر و ملهم از مشی و ایدئولوژی لنینی-استالینی است. ایدئولوژی‌ای که در ابتدای سده‌ی بیستم شکل می‌گیرد و به تدریج با پیروزی انقلاب اکتبر بر بخش بزرگی از جنبش کارگری و سوسیالیستی جهان چهره می‌شود. با این حال اما، اقدام نخستین

سوسیال دموکرات‌های ایران در برقراری و پیگیریِ گفت و گویی آزاد و نظری با رهبران سوسیال دموکرات اروپایی، در مورد مهم‌ترین و اساسی‌ترین مبانی مارکسی، درباره‌ی چگونگی تحقق‌پذیدیِ عملیِ این مبانی در شرایط ویژه‌ی ایران، در حد خود ابتکاری بدیع و جسورانه به حساب می‌آید. اهمیت اقدام این سوسیال‌دموکرات‌های جوان ایرانی در آن زمان، یعنی در 109 سال پیش، در این است که پرسش‌های آن‌ها از مارکسیسم در مهم‌ترین و اصلی‌ترین مبانی‌اش، با این که امروزه پرس و جو های نوینی طرح می‌باشند، همچنان پرسش‌های امروزی ما و همه‌ی آنانی است که مسأله‌ی «[مبانی و اصول مارکسیسم](#)»<sup>1</sup> را در دستور کار فکری و عمل اجتماعی و دگرسازانه‌ی خود قرار داده‌اند.

پس بدین ترتیب، موضوع تأمل ما در این جستار، بازبینی پرسش‌هایی از مارکسیسم و جایگاه آن‌ها در پرتو نامه‌نگاری‌های نخستین اجتماع‌یون عامیون ایران با دو نظریه‌پرداز سوسیالیست در آغاز سده بیست میلادی است. این نوشته ابتدا در کادری دانشگاهی به زبان فرانسه ارائه شده است و اکنون با تصحیحات و تغییراتی برای خواننده‌ی فارسی زبان عرضه می‌شود.<sup>2</sup>

## درآمد

همان‌گونه که در بالا اشاره کردیم، امکان‌پذیری یا چگونگی کاربستِ تئوریِ انقلابی- کمونیستی مارکس در دنیای غیر اروپایی، از جمله در جوامع آسیایی، مشکل ناگشوده این نظریه از ابتدای تولدش در نیمه‌ی سده‌ی نوزده میلادی می‌باشد. معضل فوق به‌ویژه در جامعه‌ای نمایان می‌شود که زیر سلطه‌ی استبداد و استعمار قرار دارد، که سرمایه‌داری و پرولتاریای آن در حال شکل‌گیری‌اند، ناتوان‌اند، اما از همان آغاز، بنا بر سرشت وجودی خود، در تقابل باهم‌اند.

در ایران نیز، در آغاز سده‌ی بیستم، روشنفکران هوادار سوسیالیسم که به تازگی پا به میدان سیاسی گذارده‌اند، با مسأله‌انگیز (مبانی و اصول مارکسیسم) کاربست مارکسیسم به لحاظ نظری و عملی روبه‌رو می‌شوند. آن‌ها در برابر این پرسش اساسی قرار می‌گیرند که چگونه می‌توان در شرایط مشخصِ ایرانِ زمانِ خود، که مبارزه علیه استبداد و خودکامگی برای حکومت قانون به امر اصلی اجتماعی تبدیل شده است، مارکسیست بود یا بهتر گوییم «[مبانی و اصول مارکسیسم](#)» عمل کرد؟ این همانا پرسشی است که بخشی از نخستین اجتماع‌یون عامیون ایران در سال 1908 مطرح می‌کنند.

موضوع از این قرار است که در سال 1905 میلادی، همزمان با انقلاب روسیه و یک سال قبل از آغاز مشروطه‌ی ایران، تعدادی از جوانان ایرانی (گویند نزدیک به 28 نفر) که به افکار مارکسیستی (سوسیال‌دموکراسیِ زمان خود) روی آورده‌اند، دست به تشکیل محفلی روشنفکری (مطالعاتی) در تبریز می‌زنند. پیش از این، آن‌ها با گروه‌های سوسیال‌موکراتِ قفقاز در بادکوبه تماس برقرار کرده‌اند. می‌دانیم که قفقاز، در آن هنگام، منطقه‌ای نفتخیز و تا اندازه‌ای صنعتی است. مرکز اصلی مهاجرت ایرانی برای کسب کار و تحصیل است. نخستین گروه‌های سوسیال‌دموکرات ایرانی در این سرزمین کارگری و در بین مهاجران ایرانی شکل می‌گیرد. افرادی که محفل تبریز را تشکیل می‌دهند در اکثریت خود از ارامنه‌ی ایرانی تبار اند. برخی از آن‌ها در روسیه تحصیل کرده‌اند و اکنون به محل سکونت خانواده و دوستان خود در تبریز بازگشته‌اند. با این هدف که آرمان‌های خود را در عمل به کار گیرند. اما با رشد جنبش مشروطه، به‌ویژه در پایتخت دوم ایران در سال 1908، اجتماعيون عاميون ما در برابر پرسشی مبهم قرار می‌گیرند: با محفل خود چه کار کنند؟ آن را تبدیل به تشکیلاتی سیاسی با هدف دخالت‌گری در امور کشور و شرکت در انقلاب نمایند؟ اگر آری چگونه و با چه مشی و برنامه‌ای؟ پس در این شرایط التهابی و انقلابی، در شرایطی که آن‌ها می‌خواهند تئوری مارکس را در ایران پیاده کنند، بسیار سریع متوجه می‌شوند که در برابر پرسشی سخت و بغرنج قرار گرفته‌اند: **چگونه می‌توانیم یک تئوری!**

در این هنگام در گروه، پروژه فعالیت سوسیال دموکراتیک (سوسیالیستی)، هم در زمینه‌ی مشی نظری- سیاسی و هم در رابطه با نوع حزب و سازماندهی، مطرح می‌شود. اما بلافاصله در بین اعضا بر سر اصول، برنامه و شکل سلزماندهی اختلاف و شکاف می‌افتد. در این میان، گروه تصمیم می‌گیرد که اختلاف‌های درونی خود را با نظریه‌پردازان سوسیالیست مطرح کند و نظر آن‌ها را جویا شود.

من در این نوشته و در کادر ظرفیت آن، تنها به طرح مسائل و پرسشهای اصلی موجود در مکاتبات گروه تبریز با کائوتسکی و پلخانف پرداخته‌ام. بخشهایی از این نامه‌ها که در چارچوب مسأله‌انگیزهای ما قرار می‌گیرند را بازگو می‌کنیم. همان‌گونه که در پایان این جستار نیز توضیح خواهم داد، از نگاه من این پرسشها همواره بخشی از □□□□□□□□□□ امروزی جنبش سوسیالیستی ایران و جهان را تشکیل می‌دهند. از بین نامه‌های مختلف، علاوه بر پاسخ کائوتسکی که به‌طور کامل در این جا آورده شده است، به سه نامه که با موضوع اصلی ما

رابطه دارند، اشاره می‌کنیم:

- نامه آرشاور چلنگریان به کارل کائوتسکی در ژوئیه 1908.
- پاسخ کارل کائوتسکی به گروه تبریز در اوت 1908.
- نامه واسو خاچاطوریان به گئورگی پلخانف در نوامبر 1908.
- نامه تیگران درویش به گئورگی پلخانف در دسامبر 1908.

در فهرست بالا پاسخ پلخانف به نامه‌های گروه تبریز غایب است چون در صورتی که چنین پاسخی وجود داشته باشد امکان دسترسی به آن را پیدا نکردیم. برای آگاهی بیشتر از مکاتبات در کلیت‌شان و همچنین از صورت جلسه مجمع عمومی اجتماع‌یون عامیون در اکتبر 1908، خواننده را به منابعی که در بخش یادداشت‌ها آورده‌ایم رجوع می‌دهیم.<sup>3</sup>

اما در این نامه نگاری‌ها از چه سخن می‌رود؟

- از نقش طبقه‌ی کارگر در اوضاع مشخص ایران.
- از مبارزه علیه استبداد چون مانعی اصلی در راه هر گونه تحول اجتماعی.
- از دموکراسی و مناسبات آن با مبارزه‌ی طبقاتی و سوسیالیسم.
- از مبارزه علیه سلطه‌ی سرمایه خارجی.
- از ضرورت ایجاد حزبی طبقاتی یا تشکلی دموکراتیک.
- از شرکت یا عدم شرکت در "انقلاب بورژوازی" و چگونگی این شرکت.
- از تاکتیک سیاسی متفاوت در شرایط ایران.
- از سوسیالیسم در کشوری که نیروهای مولده‌ی آن رشد نیافته‌اند.

ما خواهیم دید که خارج از طرح کلیاتی در این زمینه‌ها، پاسخ به پرسش‌هایی که از مسائل بالا استنتاج می‌شوند به هیچ روی بدیهی و مسلم نیستند. به‌ویژه آن که این پرسش‌ها تنها به مسایل انقلاب و سوسیالیسم در ایران مربوط نمی‌شوند بلکه برای سایر کشورهای غیر اروپایی آن زمان نیز مطرح می‌باشند و حتا برای روسیه‌ای که می‌رود، چون نخستین کشور سرمایه‌داری توسعه‌یافته، "انقلاب سوسیالیستی" خود را انجام دهد.

در پایان سخن و به عنوان نتیجه‌گیری، بررسی خواهیم کرد که مسائل طرح شده از سوی مارکسیست‌های مشرق زمین در آن سال‌ها، چون اجتماع‌یون عامیون ایران، ترجمان بغرنج‌هایی اساسی و تعیین‌کننده

می‌باشند که از ناسازگاری نظریه و عمل (تئوری و پراتیک) بر می‌خیزند، که همچنان امروزه ما را بازخواست می‌کنند، که همچنان ما را فرا می‌خوانند به جست و جوی پاسخ یا پاسخ‌هایی، اما این بار در شرایطی نوین، هم در مقیاس ملی و هم بین‌المللی، یعنی در شرایط جهانی‌شدنِ هم سرمایه‌داری و هم مبارزه برای نسخ آن به سوی رهایش بشری.

## تکوین پر تعارض فکر سوسیالیستی در ایران

از آغاز سده‌ی بیستم، در سال 1901، میان سوسیال‌دموکرات‌های ایران و روسیه (در حقیقت قفقاز) رابطه‌ای فعال برقرار می‌شود. دو شهر، به طور عمده، نقش ویژه‌ای در انکشاف عقاید سوسیالیستی در ایران ایفا می‌کنند: یکی، تبریز، مرکز استان آذربایجان در همسایگی قفقاز و ترکیه (در نتیجه بر سر راه اروپا) و دیگری، باکو، مرکز بزرگ و اصلی مهاجرت کارگران و تا اندازه‌ای جوانان ایران. نامه‌نگاری‌های **لنین و کروپسکا** یا نشان می‌دهند که سوسیال‌دموکرات‌های تبعیدی روسیه در اروپای غربی (به‌ویژه فراکسیون طرفدار تزه‌های لنین در جزوه «**سوسیال‌دموکراسی و مسئله‌ی ایران**»)، از طریق پیک و مخفیانه، روزنامه «**سوسیال‌دموکراسی**» ارگان «**سوسیال‌دموکراسی**» را از برلن به باکو ارسال می‌کنند. **گالپرین**، نماینده سوسیال‌دموکرات‌های روس در باکو با فعالی در تبریز، که با گروه اجتماعیون عامیون این شهر رابطه دارد، در تماس است.

گروه تبریز فعالیت خود را به صورت محفلی روشنفکری در تابستان 1905 آغاز می‌کند. گفتیم که در ابتدا تعداد آن‌ها نزدیک به سی نفر است. اکثر آن‌ها از اقشار مرفه جامعه و از اقلیت ارامنه‌ی ایران هستند. برخی از آن‌ها تحصیلات خود را در روسیه گذرانده‌اند. بنا به گفته یکی از اعضای اصلی گروه، آرشاویر چلنگریان، که نقش مهمی در مکاتبات سوسیالیستی ایفا می‌کند، محفل تبریز هم‌زمان با انقلاب 1905 روسیه شکل می‌گیرد. می‌دانیم که این انقلاب شرایط مساعدی در آن زمان برای نشر افکار سوسیال‌دموکراسی در قفقاز، که امروزه شامل کشورهای چون گرجستان، ارمنستان و جمهوری آذربایجان می‌شود، به‌ویژه در مناطق کارگری آن و در نتیجه در بین مهاجران ایرانی، که برای کار به این سرزمین روی می‌آورند، فراهم می‌کند. آغاز فعالیت محفل اجتماعیون عامیون تبریز در عین حال هم‌زمان می‌شود با آغاز انقلاب ایران برای استقرار حاکمیتی مبتنی بر مجلس شورای ملی، قانون (اساسی) و حق و حقوق مردم، که در اصل بیست و ششم متمم قانون اساسی مشروطه متجلی می‌شود: “**قانون اساسی مشروطه**”.

در جریان این انقلاب (1906 - 1911) محفل تبریز رشد می‌کند و برای

بسیاری از فعالان آن مسأله‌ی تغییر و تحول به سمت تحزبی سیاسی و فعال در جریان انقلاب مطرح می‌شود.

بدین ترتیب، در سال 1908، همزمان با تاریخ مکاتبات، اجتماعيون عاميون تبريز برای خروج از وضعیت محفلی بازدارنده، به فکر ایجاد سازمانی با هدف دخالت‌گری در امور اجتماعی - سیاسی کشور و شرکت در انقلاب می‌افتند. گروه، بدین منظور، تصمیم به برگزاری **مجمع عمومی** خود، برای ایجاد تشکیلاتی جدید با مشی و عملکردی جدید، می‌گیرد. طرحی نو آماده می‌شود تا به تصویب مجمع عمومی در اوسط همان سال برسد. اما در این میان نهضت مشروطه وارد فازی جدید می‌شود. در ماه ژوئن، محمد علی‌شاه مجلس ملی را به توپ می‌بندد و قیام مردم علیه استبداد دوباره و به شدت سر بلند می‌کند. گروه تبریز، به ناگزیر، تشکیل مجمع عمومی خود را تا 16 اکتبر 1908 به تعویق می‌اندازد. در طول این مدت، روند بحث‌ها برای تدوین برنامه، خط مشی و تعیین نوع و شکل سازماندهی حکایت از شدت اختلاف‌ها در درون گروه می‌کند. در نتیجه‌ی بروز این اختلاف‌هاست که جمع صلاح می‌بیند مسائل اساسی مورد افتراق خود را با کائوتسکی و پلخانیف در میان گذارد و نظر آن‌ها را جویا شود.

در جریان کار تهیه برنامه‌ی عمل، که زمینه‌هایی چون تحلیل از وضعیت عینی ایران، مسائل سیاسی، نظری، تاکتیکی، استراتژیکی و سازماندهی را در بر می‌گیرد، پرسش‌هایی اساسی مطرح می‌شوند: ماهیت جنبش بزرگ مشروطه‌خواهی ایران چیست؟ ایران در چه اوضاع مشخص اجتماعی و اقتصادی قرار دارد؟ آیا در ایران مناسبات سرمایه‌داری و طبقه کارگری وجود دارند؟ اگر آری در چه وضعیتی هستند؟ تضادهای جامعه‌ی ایران چه گونه اند؟ جایگاه مبارزه برای دموکراسی در ایران چیست؟ جایگاه مبارزه علیه سرمایه‌داری در ایران چیست؟ و سرانجام، تنها پرسش اصلی که مطرح است: انقلاب ایران در چه مرحله‌ای از تغییرات اجتماعی - سیاسی خود قرار دارد؟ قابل توجه است که در تمامی این پرسش‌ها مسأله‌ی دین، مذهب و روحانیت در ایران به چشم نمی‌خورد، موضوعی نیست که ذهن اجتماعيون عاميون گروه تبریز را به خود مشغول کرده باشد. این کمبود بزرگ اما در حالی است که روحانیت شیعه، چه مشروطه‌خواه و چه مشروعه‌خواه، نقش مهم و هدایت کننده‌ای در انقلاب ایفا می‌کند. نشان بسیار برجسته‌ی چیرگی سیاسی و ایدئولوژیکی روحانیت در مشروطه را می‌توان در **متنم قانون اساسی** آن، مورخ [۱۴ مهر ۱۲۸۶](#) خورشیدی (29 شعبان 1325 هجری قمری - 7 اکتبر 1907 میلادی)، یعنی درست یک سال قبل از برگزاری مجمع عمومی گروه تبریز،

در اصول اول و دوم آن قانون مشاهده کرد: “اصول اول و دوم” (اصل اول): “اصول اول و دوم” (اصل اول و دوم) ...

اجتماعیون عامیون تبریز، در پاسخ به پرسشهایی که در بالا آوردیم، به دو گرایش یا جناحِ رویاروی هم تقسیم میشوند. جوهر موضع هر یک را در زیر می‌آوریم، سپس با تفصیلی بیشتر به توضیح دو نقطه نظر خواهیم پرداخت.

گرایش اول، به نمایندگیِ آرشاویر چلنگریان و واسو خاچاپوریان، از برنامه‌ای آشکارا سوسیالیستی جانبداری می‌کند. این دسته با صراحت خود را سوسیال‌دموکرات یا سوسیالیست تعریف می‌کند و تأکید می‌ورزد بر: آموزش، ترویج و تبلیغ سوسیالیستی در میان کارگران به منظور بالا بردن آگاهی طبقاتی آنان؛ سازماندهی زحمتکشان در محیط کار؛ مبارزه علیه سرمایه ملی و خارجی؛ شرکت در جنبش دموکراتیک با هویتی سوسیال‌دموکراتیک و با حفظ استقلال نسبت به دموکرات‌های غیر سوسیالیست.

**گرایش دوم**، که نشان آن را می‌توان در نامه‌ی **تیگران درویش** به پلخانیف مشاهده کرد (در اجلاس مجمع عمومی گروه، دو نفر دیگر به نام‌های **ورام پیلوسیان** و **سدراک آواکیان** نظر این گرایش را ارائه می‌دهند)، بر خلاف گرایش اول، بر این نظر است که انقلاب و هر جنبش سیاسی و اجتماعی در شرایط خاص کنونی ایران و در این مرحله، تنها می‌توانند خصلتی دموکراتیک و ضداستبدادی داشته باشند. در نتیجه این گرایش از اتحاد با دموکرات‌های غیر سوسیالیست طرفداری می‌کند. با هر حزبی که صرفاً سوسیال‌دموکرات‌ها را در بر گیرد و به کار تبلیغ و ترویج سوسیالیستی در وضعیت کنونی جامعه‌ی ایران بپردازد مخالف است. تمایل مشخص این جریان به سوی تجمع دموکرات‌های ایران در حزبی دموکراتیک (و نه سوسیالیستی) است.

گروه اجتماعیون عامیون، در چنین اوضاع و احوال درونیای که وجه ممیزه اصلیش وجود اختلافهای اساسی بر سر مسائل برنامه‌ای، سیاسی، تاکتیکی و سازماندهی است و قبل از تشکیل مجمع عمومی خود، دست به

نامه‌نگاری با دو رهبر سوسیالیست و نظرخواهی از آنان می‌زند. بنا بر صورت جلسه‌ی<sup>5</sup> نشست سوسیال‌دموکرات‌های ایران در تبریز که در 16 اکتبر 1908 برگزار می‌شود، دو گرایش موجود در درازای جلسات به مخالفت با هم می‌پردازند و در نتیجه دو طرح در برابر هم به رأی گذارده می‌شوند. طرح اول، سوسیال‌دموکراتیک، از سوی گرایش اول و طرح دوم، دموکراتیک، از سوی گرایش دوم رایج می‌شوند. نظر کائوتسکی، در پاسخ به نامه‌ی چلنگریان (که در زیر آمده است)، در طرفداری از فعالیت سوسیال‌دموکرات‌های ایران در شرایط خاص این کشور در چارچوبی دموکراتیک و نه سوسیالیستی، مورد توافق اکثریت مجمع، که به طرح اول رأی می‌دهد، قرار نمی‌گیرد.

با حرکت از نامه‌های ارسالی به کائوتسکی و پلخانیف و همچنین با توجه به صورت جلسه مجمع عمومی اجتماع‌یون عامیون تبریز، که همگی در دسترس ما قرار دارند، مواضع دو گرایش نظری - سیاسی را با تفصیل بیشتری در زیر بازگو می‌کنیم:

▪ **گرایش اول**، که «گرایش سوسیال‌دموکرات» می‌نامیم، اعتقاد دارد که ایران وارد فاز تولید سرمایه‌داری شده است. در کنار کار پیشه‌وری، فعالیت‌های اقتصادی مختلف با خصلتی سرمایه‌دارانه، هر چند هنوز توسعه نیافته و سست، در کشور انجام می‌گیرند. چنین شرایطی امکان فعالیت سوسیالیستی در ایران را فراهم می‌سازند. عدم توجه به طبقه کارگر موجب تقویت طبقه بورژوا می‌شود. مبارزاتی که محصول شکل‌های نوین اقتصادی هستند (مبارزات کارگری)، از هم اکنون پدیدار شده‌اند. اما کارگران، که نیروی انقلابی است، امروز به دنبال بورژوازی افتاده است. در ایران نیز، همچون در فرانسه در سال‌های 1789، 1830 یا 1848، فعال‌ترین مبارزان از میان مردم برمی‌خیزند، یعنی کسانی که از هیچ مالکیتی برخوردار نیستند. انقلاب تنها زمانی می‌تواند به هدف منطقی خود برسد که نیروی اجتماعی انقلابی نسبت به منافع طبقاتی خود آگاه شود. در نتیجه بر عهده‌ی سوسیال‌دموکرات‌های ایران است که برای نیل به هدف سوسیالیستی خود، پرولتاریا را متشکل و آگاه سازند. افزون بر این، سوسیالیست‌ها به مثابه پیشرو ترین دموکرات‌ها وظیفه دارند که برای تحقق ترقی اقتصادی و اجتماعی، با بورژوازی همکاری کنند و در عین حال نیز از منافع خلق و به طور مشخص دهقانان بی‌زمین دفاع نمایند. از این راه است که می‌توان منافع دموکراسی را تضمین کرد. در صورتی که

گرد آمدن انقلابیون زیر شعار بورژوازی به معنای آن است که اولاً منافع این طبقه تأمین شود و دوماً انقلاب ناتوان گردد. هیچ سوسیالیستی نمیتواند دموکراسی بورژوازی را از آن خود بداند زیرا که (1) سوسیالیستها و دموکراتها جهان بینیهای مختلفی دارند، (2) دموکراتیسم سوسیالیستها، با روح مقاومتی که در خود دارد، خود را متمایز میسازد و (3) یک سوسیالیست زمانی در انقلاب موفقیت کسب خواهد کرد که بر روی مواضع طبقه کارگر استوار بماند. سرانجام گرایش اول طرفدار ایجاد سازمان سوسیالدمکرات اصیلی است که قادر باشد آگاهترین و فعالترین کارگران و روشنفکران را به سمت خود جلب نماید و توده کارگران را متشکل سازد.

▪ **گرایش دوم،** که «گرایش دموکرات» می‌نامیم، بر این اعتقاد است که ایران در مرحله تولید صنعتی قرار ندارد، با این که سرمایه‌داری راه خود را در کشور باز می‌نماید. پرولتاریای مدرن به معنای واقعی کلمه هنوز در ایران وجود ندارد. اگر کارگران در ایران رنج می‌برند، نه به خاطر وجود سیستم سرمایه‌داری بلکه به دلیل عدم رشد کافی آن است. سوسیالیسم در ایران نتیجه‌ی طبیعی رند حیات جامعه نیست بلکه محصولی وارداتی است، زیرا که بورژوازی و پرولتاریای صنعتی هنوز در ایران شکل نگرفته‌اند. شیوه‌ی تولید بازمانده از قرون وسطی، فقر زحمتکشان و زندگی بنده‌وار دهقانان بزمین، این‌ها همه موانعی بر سر راه پیدایش و رشد مبارزات طبقاتی مدرن و آگاهی مردم از وضعیت خود می‌باشند. از این رو باید تاکتیکی کوتاه مدت برگزید: ایجاد سازمانی دموکراتیک در مبارزه علیه استبداد و فئودالیسم، زیرا که شرایط فعالیت سوسیالدموکراتیک و فعالیت سندیکایی کارگری هنوز فراهم نیستند. در چنین اوضاعی، در پیش گرفتن فعالیت‌های سوسیالدموکراتیک به زیان انقلاب تمام می‌شود زیرا دموکرات‌ها را به دامان ارتجاع می‌اندازد و این درست در زمانی است که نیروهای دموکرات برای تحکیم موقعیت خود و انجام رسالت تاریخی خود باید متحد شوند و مطالبات دموکراتیک مطرح کنند. بر این مبنا، هر گام نادرستی که برداشته شود میتواند پیامدهای ناگواری هم برای ادامه‌ی مبارزه و هم برای سازماندهی آینده پرولتاریا داشته باشد. بنابراین ما باید، در پرتو شرایط و اوضاع واقعی کشور، برنامه‌ای واقع‌بینانه برای خود طرح‌ریزی کنیم و در بین تمامی مردم ناراضی از شرایط زندگی‌شان (و نه صرفاً کارگران) فعالیت کنیم. پس هر

گونه فعالیت سوسیال دموکراتیکِ خالص که خیال‌پردازی‌ای بی‌س نیست را کنار گذاریم و تنها دست به فعالیت‌های دموکراتیک برای سازماندهی دموکرات‌ها زنیم و در عین حال نیروهای ارتجاعی را از صفوف دموکرات‌ها بیرون رانیم.

دو گرایش نامبرده، پس از مجمع عمومی گروه، از یکدیگر جدا می‌شوند. این که این جدایی در چه زمانی رخ می‌دهد، اطلاعات ما در این باره کافی نیست، اما می‌دانیم که دو جریان سیاسی در ایران شکل خواهند گرفت، یکی دموکرات‌ها هستند که نقش معینی در ایرانِ آن زمان ایفا می‌کنند و دیگری جریان سوسیال‌دموکرات یا سوسیالیست است که با پیروزی بلشویک‌ها و انقلاب اکتبر در روسیه می‌رود تحت تأثیر و نفوذ روزافزون و کما بیش کامل اتحاد شوروی و سیستم آن قرار گیرد.

آن چه که در زیر می‌آید، پرسشهای اجتماعیون عامیون (چلنگریان، خاچاطوریان و درویش) از کائوتسکی و پلخانیف و پاسخ کائوتسکی به نامه چلنگریان است. نامه‌ی کائوتسکی را به طور کامل آورده‌ایم اما از نامه‌های فرازهایی را گزیده‌ایم که پرسشها را مطرح می‌کنند. در مقدمه هر نامه نیز توضیحاتی در مورد محتوای آنها داده‌ایم. برای مطالعه‌ی متن کامل این مکاتبات رجوع کنید به منابع در یادداشت‌ها.

پرسشهای اجتماعیون عامیون و پاسخ کا ئوتسکی

- پیرسشهای چلنگریان از کا ئوتسکی (ژوئیه 1908)

چلنگریان، در نامه‌ای خود به کائوتسکی، به تاریخ 16 ژوئیه 1908، پس از شرح حالی کوتاه از وضعیت گروه اجتماعیون عامیون تبریز و آرائی توضیحی اجمالی در باره‌ی **فکری** **فکری** موجود در درون آن نسبت به ارزیابی از جنبش مشروطه و اوضاع ایران، دو پرسش اصلی طرح می‌کند: یکی در مورد **فکری** **فکری** و دیگری به طور کلی درباره‌ی **فکری** **فکری** در **فکری** **فکری** و یا **فکری**.

□ □ □ □ □ □ □ □    □ □ □ □    □ □ □ □ □ □ □ □    □ □

0 0000000 0000 00 000 0000 000000 00 0000 00 . 00000 000000  
 0000 00 0000000 0000 000 000 0000 00 00000 000 00 00 00000000  
 000

□□    □□□□    □□□□    □□    □□□□□    □□    □□□□□    □□□□□□□□□□    □□□□□□    □□□□

[illegible][illegible]

0. 0000 00000 000000 00 0000 000 00 0000 00 000 0000 0000 00  
 000000 00000000 00000000 0000 000 00 0000 00 0000 00 0000 000  
 0000 000 0000 .000 00000 0 0000 0000 0000 0000 000 000 00 0000  
 0000 0000 00 000 000000 0000000 000000 00 0000 0000 000 00 0000  
 .00000000 0000

[illegible]

00000 00 000000 00 000000 00000 000 00000 0000000000 00000000 000000 00  
 000000000 0000 00 00000 0000 0 0000 00000000 00000 00000 00000 0000 000000  
 0 00000 00000000000 00000 .0000 00000 00000 000000 00000 0000 00 00 00000  
 00 00 0000 00000 00000 00000000 00000 (000000 00000 000000 00) 00000  
 0000000 0000000 00 0 00000000000 0000 00 00 00000 0000000 00000000 00000  
 00 00000000 0000 0000 00000000000 0000 00 0000000 .000000000 0000000000

...درودهای دوستانه

آ . چلنگریان

تبریز ، ایران

1 - پاسخ کارل کائوتسکی (اوت 1908)

2 - پاسخ کارل کائوتسکی (اوت 1908)

...

...

...

...

...

...

یک ماه بعد از نامه چلنگریان، کائوتسکی پاسخی به او و به طور کلی به گروه اجتماعیون عامیون تبریز می‌دهد. جواب کائوتسکی، همان طور که از نام شهر و شهرستان یاد شده در بالای نامه روشن می‌شود، به یقین هنگامی به رشته تحریر درآمده است که او در سفری به فرانسه در اوت 1908 (برای تعطیلات تابستانی؟) در منزل پُل لافارگ Paul Lafargue (داماد مارکس) و لورا مارکس Laura Marx (دختر

مارکس) در شهر Draveil واقع در شهرستان Seine-et-Oise در 25 کیلومتری جنوب پاریس اقامت داشته است (طبق تقسیم‌بندی کشوری جدید در فرانسه، امروز این "شهرستان" (département به فرانسوی) اِسون (Essonne نامیده می‌شود). منزل پُل و لورا در آن زمان تبدیل به به مرکز تجمع و دیدار رهبران مارکسیست اروپا، سوسیال‌دموکرات‌های آلمان چون کائوتسکی، برنشتاین و غیره شده است. لنین و کروپسکایا نیز، در 1910 هنگامی که در پاریس اقامت دارند، برای دیدار پُل و لورا به همین منزل آن‌ها می‌روند. جالب است که برای رفتن به آن‌جا از آپارتمان خود که در پاریس است سوار بر دوچرخه مسیر رفت و برگشت را طی می‌کنند. سرانجام در همین منزل است که در 26 نوامبر 1911، پُل لافارگ، که در وصیت‌نامه‌اش خود را «مردم‌دوست» می‌خواند، به حیات خود پایان می‌دهد تا زیر بار یوغ "مردم‌دوست" نرود. لورا مارکس نیز او را در مرگ همراهی می‌کند.

**Draveil (پاریس)**

**Seine-et-Oise** پاریس در منطقه

**1908** در سال

در سال

در سال 1908 در پاریس در منطقه Seine-et-Oise در 25 کیلومتری جنوب پاریس اقامت داشته است (طبق تقسیم‌بندی کشوری جدید در فرانسه، امروز این "شهرستان" (département به فرانسوی) اِسون (Essonne نامیده می‌شود). منزل پُل و لورا در آن زمان تبدیل به به مرکز تجمع و دیدار رهبران مارکسیست اروپا، سوسیال‌دموکرات‌های آلمان چون کائوتسکی، برنشتاین و غیره شده است. لنین و کروپسکایا نیز، در 1910 هنگامی که در پاریس اقامت دارند، برای دیدار پُل و لورا به همین منزل آن‌ها می‌روند. جالب است که برای رفتن به آن‌جا از آپارتمان خود که در پاریس است سوار بر دوچرخه مسیر رفت و برگشت را طی می‌کنند. سرانجام در همین منزل است که در 26 نوامبر 1911، پُل لافارگ، که در وصیت‌نامه‌اش خود را «مردم‌دوست» می‌خواند، به حیات خود پایان می‌دهد تا زیر بار یوغ "مردم‌دوست" نرود. لورا مارکس نیز او را در مرگ همراهی می‌کند.

در سال 1908 در پاریس در منطقه Seine-et-Oise در 25 کیلومتری جنوب پاریس اقامت داشته است (طبق تقسیم‌بندی کشوری جدید در فرانسه، امروز این "شهرستان" (département به فرانسوی) اِسون (Essonne نامیده می‌شود). منزل پُل و لورا در آن زمان تبدیل به به مرکز تجمع و دیدار رهبران مارکسیست اروپا، سوسیال‌دموکرات‌های آلمان چون کائوتسکی، برنشتاین و غیره شده است. لنین و کروپسکایا نیز، در 1910 هنگامی که در پاریس اقامت دارند، برای دیدار پُل و لورا به همین منزل آن‌ها می‌روند. جالب است که برای رفتن به آن‌جا از آپارتمان خود که در پاریس است سوار بر دوچرخه مسیر رفت و برگشت را طی می‌کنند. سرانجام در همین منزل است که در 26 نوامبر 1911، پُل لافارگ، که در وصیت‌نامه‌اش خود را «مردم‌دوست» می‌خواند، به حیات خود پایان می‌دهد تا زیر بار یوغ "مردم‌دوست" نرود. لورا مارکس نیز او را در مرگ همراهی می‌کند.

در سال 1908 در پاریس در منطقه Seine-et-Oise در 25 کیلومتری جنوب پاریس اقامت داشته است (طبق تقسیم‌بندی کشوری جدید در فرانسه، امروز این "شهرستان" (département به فرانسوی) اِسون (Essonne نامیده می‌شود). منزل پُل و لورا در آن زمان تبدیل به به مرکز تجمع و دیدار رهبران مارکسیست اروپا، سوسیال‌دموکرات‌های آلمان چون کائوتسکی، برنشتاین و غیره شده است. لنین و کروپسکایا نیز، در 1910 هنگامی که در پاریس اقامت دارند، برای دیدار پُل و لورا به همین منزل آن‌ها می‌روند. جالب است که برای رفتن به آن‌جا از آپارتمان خود که در پاریس است سوار بر دوچرخه مسیر رفت و برگشت را طی می‌کنند. سرانجام در همین منزل است که در 26 نوامبر 1911، پُل لافارگ، که در وصیت‌نامه‌اش خود را «مردم‌دوست» می‌خواند، به حیات خود پایان می‌دهد تا زیر بار یوغ "مردم‌دوست" نرود. لورا مارکس نیز او را در مرگ همراهی می‌کند.

در سال 1908 در پاریس در منطقه Seine-et-Oise در 25 کیلومتری جنوب پاریس اقامت داشته است (طبق تقسیم‌بندی کشوری جدید در فرانسه، امروز این "شهرستان" (département به فرانسوی) اِسون (Essonne نامیده می‌شود). منزل پُل و لورا در آن زمان تبدیل به به مرکز تجمع و دیدار رهبران مارکسیست اروپا، سوسیال‌دموکرات‌های آلمان چون کائوتسکی، برنشتاین و غیره شده است. لنین و کروپسکایا نیز، در 1910 هنگامی که در پاریس اقامت دارند، برای دیدار پُل و لورا به همین منزل آن‌ها می‌روند. جالب است که برای رفتن به آن‌جا از آپارتمان خود که در پاریس است سوار بر دوچرخه مسیر رفت و برگشت را طی می‌کنند. سرانجام در همین منزل است که در 26 نوامبر 1911، پُل لافارگ، که در وصیت‌نامه‌اش خود را «مردم‌دوست» می‌خواند، به حیات خود پایان می‌دهد تا زیر بار یوغ "مردم‌دوست" نرود. لورا مارکس نیز او را در مرگ همراهی می‌کند.

הם יתנו תשובה מפורטת וברורה על שאלותיהם. הם יתנו תשובה מפורטת וברורה על שאלותיהם. הם יתנו תשובה מפורטת וברורה על שאלותיהם.

הם יתנו תשובה מפורטת וברורה על שאלותיהם. הם יתנו תשובה מפורטת וברורה על שאלותיהם. הם יתנו תשובה מפורטת וברורה על שאלותיהם.

הם יתנו תשובה מפורטת וברורה על שאלותיהם. הם יתנו תשובה מפורטת וברורה על שאלותיהם. הם יתנו תשובה מפורטת וברורה על שאלותיהם.

הם יתנו תשובה מפורטת וברורה על שאלותיהם. הם יתנו תשובה מפורטת וברורה על שאלותיהם. הם יתנו תשובה מפורטת וברורה על שאלותיהם.

הם יתנו תשובה מפורטת וברורה על שאלותיהם. הם יתנו תשובה מפורטת וברורה על שאלותיהם. הם יתנו תשובה מפורטת וברורה על שאלותיהם.

הם יתנו תשובה מפורטת וברורה על שאלותיהם. הם יתנו תשובה מפורטת וברורה על שאלותיהם. הם יתנו תשובה מפורטת וברורה על שאלותיהם.



خاچاطوریان، در نامه زیر به پلخانف (گئورگی والنتینوویچ) و برای آگاهی او، به طور کلی اوضاع انقلاب ایران و فعالیت گروه اجتماعیون‌عامیون تبریز را توضیح می‌دهد. او می‌نویسد که: “۲۸ فوریه ۱۹۰۷ میلادی ۱۵۰ نفر از اعضای این کمیته به همراه ۳۰ نفر دیگر، پس تقاضاهای کارگران را بدین سان می‌شمارد:

... [متن تکراری حذف شده] ... خاچاطورین توضیح و تحلیل خود از شرایط ایران را با طرح این ضرورت ادامه می‌دهد که کارگران ایران نیاز به سازماندهی سیاسی و اقتصادی مستقل خود دارند و این امر تنها از طریق ایجاد تشکل سیاسی کارگران از یکسو و سازمانهای اقتصادی، اتحادیه‌ای و حرفه‌ای از سوی دیگر، به منظور مقابله با [تکرار] امکان‌پذیر است. ما در زیر آن بخش از نامه مفصل خاچاطوریان را می‌آوریم که مربوط به پرسشهای او از پلخانف است. یادآوری کنیم که اگر پلخانف پاسخی به نامه‌ی خاچاطوریان داده باشد، متأسفانه دست رسی به آن پیدا نکردیم. با توجه به پاسخ کائوتسکی، جالب است بدانیم که پلخانف در مورد مسأله ایران چه موضعی گرفته است.

[illegible]



در این مقاله، به بررسی نقش و جایگاه تیگران درویش در نظام سیاسی و اجتماعی ایران می‌پردازیم. در ادامه، به بررسی سوابق و فعالیت‌های این گروه خواهیم پرداخت.

...

تیگران درویش، یکی از گروه‌های مهم و تأثیرگذار در نظام سیاسی ایران است. این گروه در طول تاریخ، نقش مهمی در شکل‌دهی به نظام سیاسی و اجتماعی ایران داشته است. در ادامه، به بررسی سوابق و فعالیت‌های این گروه خواهیم پرداخت. تیگران درویش، یکی از گروه‌های مهم و تأثیرگذار در نظام سیاسی ایران است. این گروه در طول تاریخ، نقش مهمی در شکل‌دهی به نظام سیاسی و اجتماعی ایران داشته است. در ادامه، به بررسی سوابق و فعالیت‌های این گروه خواهیم پرداخت.

تیگران درویش، یکی از گروه‌های مهم و تأثیرگذار در نظام سیاسی ایران است. این گروه در طول تاریخ، نقش مهمی در شکل‌دهی به نظام سیاسی و اجتماعی ایران داشته است. در ادامه، به بررسی سوابق و فعالیت‌های این گروه خواهیم پرداخت.

تیگران درویش

(تیگران درویش)

## - نامه تیگران درویش به پلخانیف (3 دسامبر 1908)

نامه‌ی تیگران درویش، یکی دیگر از اعضای اصلی گروه، شامل دو بخش است. در آغاز و به‌ویژه در نیمه‌ی دوم نامه، نویسنده دست به یک بررسی کلی از اوضاع اقتصادی و سیاسی ایران برای آگاهی پلخانیف می‌زند. در بخش دوم، تیگران به تشریح وضع گروه تبریز و دو گرایش نظری درون آن می‌پردازد. او نیز تصریح می‌کند که اختلاف‌ها بر سر مسائل تاکتیکی، استراتژیکی و به‌طور مشخص نوع تشکلهی است: حزب سوسیال‌دموکرات یا حزب دموکرات. خود تیگران درویش به فعالیت صرفاً دموکراتیک و تشکیل حزب دموکرات اعتقاد دارد. ما در زیر، این بخش از نامه او را بازگو می‌کنیم.



[illegible]

نامه‌نگاری‌های فراوان آنها با فعالین سوسیالیست جهان در آسیا، آفریقا، آمریکای شمالی و جنوبی نام برد. اکثر این مکاتبات به طور عمده بر گرد چند پرسش اصلی انجام می‌پذیرند. از جمله، همان طور که اشاره کرده‌ایم، این پرسش که چگونه می‌توان نظریه کمونیستی- انقلابی مارکس را در جهان غیراروپایی یعنی در آن جا که بستر پیدایش و برآمدن این نظریه نبوده است به کار بست و تحقق بخشید. و این پرسش دیگر که آیا گذار کمونیستی تنها در شرایط جامعه پیشرفته سرمایه‌داری امکان پذیر است و یا این که در کشورهای عقب مانده از دید رشد نیروهای ماده نیز می‌توان چنین گذاری را ممکن شمارد. یک نمونه بارز این گونه مراسلات با بنیان‌گذار "سوسیالیسم مدرن" یعنی با شخص مارکس، پرسشی است که پوپولیست‌های روس، از جمله ورا زاسولیک، این مبارز زن انقلابی روس، در سال 1881 از مارکس می‌کنند: امکان‌پذیری گذار روسیه به کمونیسم بدون طی کردن فاز تکامل از جامعه ماقبل سرمایه‌داری به جامعه سرمایه‌داری.

بدین‌سان، نامه‌نگاری بین سوسیال‌دموکرات‌های ایرانی و غربی در آغاز قرن بیستم پدیداری جدید و بی‌سابقه نیست، اما در عین حال، از نظر ما، این مراسلات در مضمون خود و در پرس و جوی اصلی‌شان، ابتکاری جسورانه، بدیع و تأمل‌برانگیز است که در نوع خود و در زمان خود برای نخستین بار انجام می‌پذیرد، با وجود این که در تاریخ‌نگاری مارکسیستی یا سوسیالیستی کمتر مورد توجه، شناسایی و ارج قرار گرفته است. گفتیم که سوسیال‌دموکرات‌های نوآموز گروه تبریز، در آن برهه‌ی تاریخی مشخص، با همه‌ی کمبودها، نارسایی‌ها و ساده‌انگاری‌ها، □□□□□□□□□□ مهم، اساسی و تعیین‌کننده در رابطه با سرنوشت ایده و آرمان رهایی‌خواهانه و کمونیستی طرح می‌کنند. مسأله‌انگیزی به میان می‌کشند که همواره تا امروز چون معمایی ناگشوده مطرح است و همواره از آن زمان تا کنون چون □□□□□□□□□□ مارکسیسم یا سوسیالیسم به شمار می‌رود. و مسأله این است: رابطه‌ی پر تعارض و در عین حال گسست‌ناپذیر سوسیالیسم و دموکراسی در زمینه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی، اداره‌ی کشوری، سازماندهی ملی و جهانی.

مارکس، در سال‌های پایانی عمر خود و در پرتو مطالعات غیر اروپایی‌اش در باره‌ی هند، روسیه، چین و غیره، متوجه این بغرنج و مشکل می‌شود. او در رابطه با صورت‌بندی‌های (□□□□□□□□□□) مختلف اجتماعی در جهان و راه‌های گذار در آنها، به این نتیجه‌گیری می‌رسد که بر خلاف آن چه که از برخی اظهارنظرهای خود او و انگلس دریافتی ناروا می‌شود، که عموماً نیز به تئوری نسبت داده می‌شود - آن چه که

امروزه به نام نظریهٔ اروپا-مداری معروف شده است - نمیتوان تنها یک راه واحد، تکخطی و یکبعدی برای گذار به کمونیسم را مورد توجه قرار داد، تجویز و مطلق کرد. بدین سان، نیل به کمونیسم در کشورهای غیر اروپایی میتواند به همان سان که در اروپای غربی پیشبینی میشود انجام نپذیرد. یعنی به ضرورت از یک مرحلهٔ مقدماتی سرمایه‌داری با پیمودن تمام و کمال آن گذر ننماید بلکه شکل‌های نو و بدیعی به خود گیرد. این تأکید نظری نزد مارکس را میتوان در نسخه‌ی فرانسوی سرمایه (1872 - 1875)، در پیشگفتار چاپ روسی مانیفست کمونیست (1882) و همچنین در برخی از واپسین نوشته‌ها و یادداشت‌های مارکس، بسان پاسخی که به □□□□□□□□□□ روس و ورا زاسولیک میدهد، مشاهده کرد. در این یادداشت‌ها به روشنی می‌بینیم که مارکس نسبت به دریافتِ تاریخ‌باورانه، علیت‌باورانه، تکخطی و اروپامداری از تکامل صورت‌بندی‌های اجتماعی، که از نوشته‌های پیشین او و به‌ویژه از نوشته‌های انگلس برداشت میشوند، فاصله می‌گیرد.

ملرکس و انگلس در پیشگفتار چاپ دوم روسی مانیفست در ژانویه ۱۸۸۲ می‌نویسند:

[illegible][illegible]

پنج سال بعد در سال 1887، مارکس نکاتی در نقد مقاله‌ای در نقد کتاب ۱۱۱۱۱۱ می‌نویسد. مقاله که نویسنده‌ی آن یکی از رهبران



...در این باره، مارکس در سال 1877، هنوز چیزی در باره ویژگی جامعه‌ی روس نمی‌گوید. تنها در پاسخ به نامه‌ی ورا زاسولچ است که او، برای نخستین بار و در مورد روسیه، احتمال راه توسعه‌ای اجتماعی، متفاوت از آن چه که در غرب سرمایه‌داری رخ داده است، را مطرح می‌کند و به گونه‌ای حتا آن را، با این شرط که انقلاب روس آغازگر انقلاب غرب شود، توصیه می‌نماید. به واقع، ورا زاسولچ، که در این هنگام آنارشیست و سوسیالیست است، در پرسش خود از مارکس، از او می‌خواهد که نظرش را نسبت به این موضوع اعلام کند: آیا کُمون‌های زراعی روسیه می‌توانند بستری برای راه گذاری سوسیالیستی (کمونیستی) در این کشور فراهم کنند و یا این که سرنوشت محتوم آن‌ها نابودی است و در نتیجه سوسیالیست‌های روسیه باید چشم انتظار توسعه‌ی سرمایه‌داری و رشد نیروهای مولده در روسیه باشند. در پاسخ خود در 8 مارس 1881، مارکس دوباره به چاپ فرانسوی کتاب اول سرمایه که انباشت اولیه را محدود به اروپای غربی کرده ارجاع می‌دهد و می‌نویسد که در چاپ جدید: "تصریح شده که «... [منظور انباشت اولیه است] ... مارکس ادامه می‌دهد که در اروپای غربی گذار مالکیت فئودالی به مالکیت سرمایه‌داری " ... اما راه رشد سرمایه‌داری دهقانان روس را وا می‌دارد که "در ... شرایط ... [منظور مارکس آن زمان است] ... شرایط ... به این که " ... بازدارنده‌ی ... از میان روند.

اما 27 سال پس از مکاتبات بین سوسیالیست‌های روس و مارکس، پرسشی که سوسیالیست‌های شرقی، این بار ایرانی، ولی نه از مارکس یا انگلس، که در گذشته‌اند، بلکه از "پیروان" آن‌ها کائوتسکی و پلخانف می‌کنند، از سنخ دیگری است، با این که در اساس همان معضل را به گونه‌ای دیگر در میان می‌گذارند. در این جا، در ایرانِ آغاز سده‌ی بیستم، مسأله بر سر این نیست که چگونه می‌توان بی‌واسطه و یکراست از کُمون‌های اشتراکی به کمونیسم راه یافت و بدین ترتیب از شر

جماعت‌های دهقانی اشتراکی در ایران وجود ندارند. در نظام ارباب - رعیتی ایران، دهقانان، که در سال 1908 اکثریت عظیم جمعیت را تشکیل می‌دهند، صاحب آب و خاکی نیستند، نه به صورت خصوصی و نه جمعی. مالکین ارضی، در ائتلاف با دیوانسالاری و بورژوازی تجاری سنتی (بازار)، رعایا را به گونه‌ای بندگی (سرواژ) روی زمین مالک واداشته‌اند. دهقانان در یوغ مشترک مالکان ارضی و حکومتی خودکامه، مستبد و ستمگر به سر می‌برند. دستگاه دولتی که حامی ملاکان است، که خود بزرگ مالک ایران و بسا شرق است.

پس مسأله‌ی اصلی پیش‌روی مبارزان سوسیالیست ایران در آن زمان، که به روشنی در نامه‌هایشان مشهود است، این است که آن‌ها می‌خواهند بدانند چگونه در شرایط کشور خود می‌توانند دو جنبش ناهمگن را به هم پیوند دهند، هماهنگ سازند. یعنی از یکسو، جنبش علیه استبداد و خودکامگی که ملت را در بر می‌گیرد و از جمله می‌تواند حتا بورژوازی و مالکین را نیز شامل شود، که هدف مشخص آن چیزی نیست جز آزادی و حکومت قانون و از سوی دیگر، جنبش علیه ستم اقتصادی و اجتماعی صاحبان قدرت، ثروت و مالکیت، که تنها می‌تواند توسط زحمتکشان و مردمان تحت ستم و استثمار سرمایه داخلی و خارجی، مالکان ارضی، بورژوازی و روحانیت حامی و مدافع آن‌ها به پیش رانده شود، که هدفش تنها آزادی و دموکراسی نبوده بلکه عدالت اجتماعی، الغا مالکیت، برابری و سوسیالیسم نیز می‌باشد.

از پرسش مرکزی در رابطه با مناسبات به هم پیوسته‌ی دموکراسی و سوسیالیسم در شرایط مشخص ایران، چنین می‌توان نتیجه گرفت که اجتماع‌یون عامیون ایران در برابر معضلی چون **چگونگی مبارزه در دو جبهه** قرار دارند: مبارزه‌ای هم‌زمان، هم علیه استبداد مورد حمایت سرمایه خارجی و هم علیه بورژوازی داخلی استثمارگر، مالکان ارضی، سرمایه خارجی و غیره. اما در پیوندی تنگاتنگ با همین معضل (مبارزه در دو جبهه)، پرسش‌های دیگری نیز برای آن‌ها مطرح هستند که عبارت‌اند از: نوع و شکل سازماندهی (حزب سوسیالیست/ کمونیست یا حزب دموکرات)؛ برنامه‌ی حداقل و حداکثر؛ تاکتیک سیاسی، وظایف اصلی مبارزان سوسیالیست در رابطه با طبقه کارگر و گروه‌های خاصی از جامعه (تبلیغ و ترویج در میان زحمتکشان...) و یا در رابطه با عموم مردم در کلیت آن (فعالیت تنها دموکراتیک)؛ مبارزه علیه سنت‌های ارتجاعی و کهن؛ چگونگی شرکت و مشارکت در انقلاب مشروطه که زیر رهبری بورژوازی داخلی (ملی) و بخشی از روحانیت قرار دارد و

این پرسش که چگونه می‌توان در این جنبش شرکت کرد و در عین حال استقلال عمل و ویژگی مبارزاتی و برنامه‌های خود را به عنوان سوسیالیست نسبت به دیگر گروه‌ها و دسته‌های سیاسی حفظ نمود.

پاسخ کائوتسکی به پرسش‌های اجتماعیون‌عامیون، با وجود کلی بودن، از بسی جهات آموزنده و قابل تأمل است. کائوتسکی، در سال 1908، سوسیالیستی نامدار در سطح جهانی است. او مارکس و انگلس را شناخته و خوب خوانده است. او بی‌گمان با واپسین یادداشت‌های آن‌ها نیز درباره‌ی روسیه، هند و غیره آشناست. او گرایش‌ها و دسته‌بندی‌های مختلف درون سوسیال‌دموکراسی اروپا (سوسیالیست‌های رفرمیست، انقلابی، روسی و غیره) را خوب می‌شناسد و خود رهبر یکی از جناح‌های آن است. در آن زمان، کائوتسکی هنوز از اعتبار بالایی برخوردار است و چون نظریه پرداز بزرگ (اگر نه بزرگترین نظریه پرداز) در مسائل سوسیالیسم پذیرفته شده است. پاسخ کائوتسکی به سوسیال‌دموکرات‌های تبریز، همان طور که خواهیم دید، در خطوط کلی‌اش یک موضع‌گیری کلاسیک ( ) است. موضعی است در وفاداری به دریافتی کلاسیک، تا حدی جزمی، از مارکسیسم و از همان سنخ "مارکسیسمی" که خود بنیان‌گذارش در پایان حیاتش سعی می‌کرد با آن فاصله گیرد، مرزبندی کند. موضعی است که اعتقاد راسخ به اصل وجود دو مرحله متمایز و جدا از هم در مبارزه برای رهایی را دارد: یکی، دموکراتیک و دیگری سوسیالیستی چون دو فاز متفاوت با مرزی مشخص، معین و عبورناپذیر بین آن دو.

کائوتسکی به سوسیالیست‌های ایران در سال 1908 چه توصیه می‌کند؟

▪ این که آن‌ها موظف هستند، چون امری ضروری، در مبارزه برای آزادی و دموکراسی در کشور خود شرکت کنند، حتا اگر نیروی پرولتاریا برای تأثیرگذاری روی این مبارزه بسیار ناتوان باشد. او می‌نویسد: "ما سوسیالیست‌ها را به این امر دعوت می‌کنیم که در این مبارزه شرکت کنند و به این امر متعهد شوند. ما سوسیالیست‌ها را به این امر دعوت می‌کنیم که در این مبارزه شرکت کنند و به این امر متعهد شوند. ما سوسیالیست‌ها را به این امر دعوت می‌کنیم که در این مبارزه شرکت کنند و به این امر متعهد شوند."

▪ این که پیروزی دموکراسی بر استبداد در ایران باید چون "پیش‌درآمد" برای سوسیالیسم باشد. از آن جا که مبارزه‌ی سوسیالیستی در وضعیت کنونی ایران میسر نیست، پیش‌شرایط شروع آن در آینده تنها در پیروزی امروز دموکراسی است.

▪ این که سوسیالیست‌ها، "در این مبارزه شرکت کنند و به این امر متعهد شوند. ما سوسیالیست‌ها را به این امر دعوت می‌کنیم که در این مبارزه شرکت کنند و به این امر متعهد شوند."

آورند بلکه باید “*پاسخ کائوتسکی*” شرکت کنند. و این در حالی است که کائوتسکی در جای دیگر تأکید می‌کند که “*خصلت طبقاتی*» مبارزه برای دموکراسی چگونه باید خود را نشان دهد، با چه شکل و مضمون سیاسی، اجتماعی، سازمانی و غیره، مسائلی هستند که در پاسخ کائوتسکی همچنان نامعلوم باقی می‌مانند.

- این که در جنبش دموکراتیک، سوسیالیستها، به عنوان “*ناگزیر* باید علیه *پرولتاریا* مبارزه کنند” همیشه وجود دارند و *پرولتاریا* در این جا، سوسیالیستها باید “*پرولتاریا* را در *1848* *پرولتاریا*”.

- این که سرمایه خارجی در ایران مانع رشد بازار داخلی می‌شود. یعنی مانع آن چه می‌شود که شرط وجودی *sine qua non*، شرط *Voraussetzung* به قول کائوتسکی، برای هر گونه توسعه‌ی صنعتی بنا براین برای هر گونه رشد مستقل سرمایه‌داری ملی، بومی و در نتیجه رشد نیروهای مولده، پرولتاریا و غیره است. بدین معنا، “*پرولتاریا* باید با پایان دادن به استثمار یک کشور توسط سرمایه خارجی، ارزش اضافی تولید شده در آن کشور به خارج نمرود، بلکه در داخل می‌ماند یعنی انباشت سرمایه‌داری در چارچوب ملی انجام می‌پذیرد.
- این که جنبش کارگری، برای شکوفا شدن، نیاز به استقلال کشور، چه اقتصادی و چه سیاسی، در برابر نفوذ و استثمار کشورهای خارجی دارد.

- سرانجام این که مبارزه‌ی خلق‌های شرق، با ناتوان کردن سرمایه‌داری اروپا، پرولتاریای اروپا را توانا می‌کند. بدین معنا، این خلق‌ها، در کشور خود، با مبارزه علیه سرمایه‌داری اروپا، “*پرولتاریا* *پرولتاریا*”.

این است آن چه که به طور کلی و خلاصه می‌توان از پاسخ کائوتسکی به اجتماع‌یون عامیون ایران نتیجه گرفت. به روشنی در این جا مشاهده می‌کنیم که این پاسخ به طور عمده در جهت تأیید و تقویت موضع گرایش دوم (گرایش دموکرات) در گروه تبریز است. گرایشی که مبارزه‌ای صرفاً «دموکراتیک» را در شرایط عینی و مشخص آن زمان ایران تجویز می‌کند. اما می‌دانیم که اکثریت گروه توصیه‌های نظریه‌پرداز

سوسیال‌دموکرات آلمانی را دنبال نمی‌کند. این خود البته نشان‌دهنده گونه‌ای استقلال نظر و رأی از سوی این مارکسیست‌های شرقی است. اگر چه این استقلال با پژوهاک انقلاب اکتبر و چیرگی ایدئولوژی لنینی - استالینی بر جنبش فکری مارکسیستی، متزلزل و میرنده است.

## نتیجہ گیری:

## سوسیالیسم / دموکراسی: رابطه‌ای یروبلما تیک در مارکسیسم

[illegible]

مسأله‌ی سوسیالیسم و رابطه‌ی □□□□□□□□ و متعارض آن با دموکراسی هم‌چنان یکی از مسائل اصلی، کلیدی و تاکنون ناگشوده‌ی عصر ما را چه از دید نظری - عملی و چه سازماندهی اجتماعی تشکیل می‌دهد. چیرگی بر چنین بغرنجی نقش تعیین‌کننده‌ی امروز در سرنوشت مبارزات اجتماعی برای دگرگونی‌های ساختاری و رادیکال در جهان ما ایفا می‌کند، هم در کشورهای سرمایه‌داری غربی و هم، به‌ویژه، در دیگر مناطق جهان از آسیا و آفریقا تا آمریکای لاتین، که ایران نیز بخشی از این مجموعه را تشکیل می‌دهد. در کشورهای دسته اول ما امروزه با دولتهایی سر و کار داریم که با رشد ایدئولوژی‌های نژادپرستانه، ناسیونالیستی، فاشیستی و پوپولیستی (راست و چپ)، بیش از پیش اقتدارطلب، پلیسی، سلطه‌طلب و حامی سرمایه‌داری (از جمله از نوع خشن آن) می‌شوند. **دموکراسی نمایندگی** در این "دموکراسی‌های غربی به شدت دچار بحران شده است. مسأله‌ی **مشارکت مستقیم** مردم در امور خود، امر **خودمختاری، خودگردانی و خودحکومتی** در آزادی و رهایی بیش از پیش به مسأله اصلی تبدیل می‌شود: رهایی از سلطه‌های گوناگون مالی، اقتصادی، سیاسی... با اتکاً به مبارزات و جنبش‌های نوین اجتماعی و مردمی در شکل‌ها و سازماندهی‌های افقی و ضد سلسله‌مراتبی، در نفی حزب سنتی عمودی و بوروکراتیک. در کشورهای دسته دوم، مردمان در برابر ائتلاف مقدسی بین دو قدرت ارتجاعی و استثمارگری قرار دارند:

از یکسو دولتهایی خودکامه و مستبد (نظامی، تئوکراتیک چون جمهوری اسلامی ایران و غیره) و از سوی دیگر سرمایه‌داری جهانی شده‌ای که در همه جا، از جمله در همین کشورهای سه قاره موسوم به جهان سوم و یا جنوب، به کل رخنه کرده و سلطه‌ی خود را اعمال می‌کند. در این جا تحقق آزادی و دموکراسی و مشارکت مردم در امور خود تنها از راه جنبش‌های اجتماعی و مبارزات اقشار مردمی (زحمتکشان، جوانان، زنان، اقلیت‌ها...) علیه استبداد و استثمار امکان پذیر است.

بدین سان مساله بر سر این است که چگونه می‌توان هر دو مبارزه در دنیای امروز را با هم و تأکید می‌کنیم باهم به پیش برد، متصل و متحد کرد: مبارزه برای دموکراسی چون مشارکت **مستقیم و بدون واسطه‌ی** مردم در امور خود یعنی خود-حکومتی مردم بر خود، برای خود و توسط خود و از سوی دیگر مبارزه برای کمونیسم به معنای پایان دادن به نظام سرمایه‌داری و مناسبات آن. در این رابطه، تجارب تاریخی اما همواره در درازای تاریخ جنبش سوسیالیستی نشان داده‌اند که: یا مبارزه برای سوسیالیسم به کل به بهانه‌ی مبارزه برای دموکراسی-نماینده‌ی فراموش و حتا نسخ شده - این را بخوبی در نمونه‌ی سوسیال دموکراسی در سده‌ی بیستم و امروزه مشاهده می‌کنیم- و یا، در مورد **سوسیالیسم، دموکراسی، و سوسیالیسم**، دموکراسی به بهانه‌ی ساختمان "سوسیالیسمی" دولتی، اقتدارگرا و توتالیتار در یک کشور به طور تام و تمام پایمال شده است.

در این جا، اشاره‌ی کوتاهی کنیم به دو مُدل تاریخی فوق و به‌ویژه، در مناسبت با صدمین سالروز انقلاب اکتبر 1917 روسیه، به نمونه‌ی **سوسیالیسم، دموکراسی، و سوسیالیسم**. هر یک سکانش را در تاریخ جنبش سوسیالیستی تشکیل می‌دهد.

در سِکانس سوسیال-دموکراتیک، سوسیالیست‌ها به تدریج و قدم به قدم، پی به عدم امکان و حتا ضرورت برجیدن نظام سرمایه‌داری از طریق انقلاب یا تغییرات رادیکال می‌برند. سرمایه‌داری از نظر آن‌ها در اساس خود یعنی در وجود مالکیت، دموکراسی-نماینده‌ی سرمایه، کار مزدوری، بازار و دولت تنها نظم عقلانی، عملی و ممکن بشری امروز و فردای دنیای ماست و جایگزین یا بدیلی بر آن متصور نیست. این سِکانس پس از شکست کمون پاریس و با شکل‌گیری پیوند جنبش کارگری آلمان با جنبش فکری سوسیالیستی-فرمیستی زیر مفهوم آن چه که «سوسیال دموکراسی» نام می‌گیرد، آغاز می‌شود. با این که امروز، "چپ" سوسیال دموکرات (سوسیالیست) در بسیاری از کشورها و نه تنها در زادگاه اروپایی‌اش، با فرازونشیب و بحران به حیات خود ادامه

می‌دهد، اما می‌توان گفت که تاریخ واقعی سوسیال‌دموکراسی (یا سوسیالیسم رفرمیستی) به عنوان **چپ ضد سرمایه‌داری**، به طور عمده با شرکت و مشارکت این چپ در جنگ امپریالیستی جهانی اول و سپس با همکاری در رتق و فتق امور سرمایه‌داری پس از جنگ جهانی دوم خاتمه پیدا کرده است. احزاب سوسیال‌دموکرات و سوسیالیست اروپا و جهان با کنار گذاشتن هر گونه ارجاع به مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری در اواخر نیمه‌ی اول سده‌ی بیستم، نقطه‌ی پایانی بر حیات خود چون جریان خواهان گسست از نظام سرمایه‌داری و امحای آن می‌گذارند. به این سان، آن چه که امروزه از چنین چپی باقی مانده است، سازمان‌ها و احزاب رفرمیستی هستند که مدعی انجام اصلاحاتی در نظام سرمایه‌داری در چارچوب حفظ و مدیریت "سالم‌تر" آن می‌باشند. از این نظر، این چپ برای ما مرده است.

سِکانس بعدی را می‌توان لنینی-استالینی یا به طور عام‌تر **سوسیالیسم** نامید. این سِکانس، با پیش‌درآمدی نظری و عملی، از **۱۹۱۷ تا ۱۹۹۰** لنین در سال ۱۹۰۲ و به طور کامل و مشخص‌تر از انقلاب اکتبر و تصرف قدرت سیاسی توسط حزب بلشویک در سال ۱۹۱۷ آغاز می‌شود و با فروپاشی رژیم‌های **سوسیالیست** در ۱۹۹۰ به پایان می‌رسد. در این سِکانس تاریخی، مارکسیسم، که در اصل و بنیان خود خواهان محو دولت است، به ایدئولوژی و سیاست حفظ و اقتدار مطلق دولتی بوروکراتیک و پلیسی و تمام‌خواه تبدیل می‌شود. شیوه‌ی حزبی-دولتی به جای شیوه‌ی جنبشی-شورایی می‌نشیند. حزب-دولت به جای طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان و به نام آن‌ها رسالت قیومیت بر انسان‌ها (از جمله همان طبقه کارگر و زحمتکشان) و هدایت جابرانه‌ی امور جامعه را در همه‌ی زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی به دست می‌گیرد. دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی در اشکال مبتذل و جبرباورانه‌اش برای توجیه سلطه‌ی بی‌مانندی در تاریخ بشر که **سوسیالیسم** نام می‌گیرد از سوی ایدئولوژی دولتی متمرکز و پلیسی به خدمت گرفته می‌شوند. در این سیستم، هم دموکراسی، هم مناسبات شورایی و هم سوسیالیسم به سود حاکمیت اقلیتی قدرت‌طلب در هیبت تنها حزب حاکم پایمال می‌شوند. از این نظر، این چپ نیز، حتا در بقایای امروزی‌اش، برای ما مرده است.

---

امروزه، نیروهای طرفدار دموکراسی و سوسیالیسم، با حرکت از تجارب مثبت و منفی پیشین و پرسشهایی که در میان مارکسیست‌های جهان مطرح می‌باشند، که برخی از آن‌ها را در این نوشتار مورد تأمل قرار



در جهت برابری و کمونیسم نیست. جدا از مبارزه برای الغای سرمایه‌داری و مناسبات سلطه‌ی آن نیست. دیوار چینی این دو مبارزه را امروز از هم تفکیک نمی‌کند. سلطه سرمایه‌داری، امروزه جهانی شده است. از یکسو، زندگی بشر در عصر ما، بیش از هر زمان دیگر، حاصل تعاون جمعی و مشترک انسان‌ها می‌شود، اما از سوی دیگر و بیش از پیش، کار و زندگی انسان و بقا محیط زیست او هر چه شدیدتر در گرو سودآوری مالکیت و سرمایه قرار می‌گیرد، که به نابودی محتوم خودِ انسان و طبیعت می‌انجامد. در نتیجه‌ی سیادت سرمایه، امروزه مواجه هستیم با کالائی شدن هر چه گسترده زندگی، با ازخودبیگانگی هر چه بیشتر انسان، با استثمار شدید نیروی کار و سرانجام با سلطه‌ی اسارت بار و نابودکننده‌ی سرمایه در سودجویی بی حد و مرزش، چون قدرتی بَرین، سلطه‌گر و حاکم بر مردمانی که از دخالت‌گری دموکراتیک و مستقیم در سرنوشت خود، در سطح ملی و جهانی، هر چه بیشتر منع می‌شوند. بدین سان، امروزه نمی‌توان مبارزه‌ی انسان‌ها برای دموکراسی، بهزیستی و رهایی از سلطه‌های گوناگون را از مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری در سطح ملی و جهانی تفکیک کرد. نمی‌توان اولی را جدا از دومی به پیش راند و متحقق ساخت. دو مبارزه اصلی، یکی برای ایجاد دموکراسی رادیکال و دیگری برای امحای سرمایه‌داری به هم پیوسته و وابسته شده‌اند.

امروزه در جمهوری اسلامی ایران، مناسبات سرمایه‌داری بر اساس کار مزدوری حاکم می‌باشد، با این ویژگی که با رانت‌خواری دولت، دین‌سالاری، استبداد، فساد و خودکامگی در آمیخته‌اند. در نتیجه در ایران، دو مبارزه، یکی ضد استبدادی برای آزادی و دموکراسی و جدایی دولت<sup>8</sup> و دین (مبارزه برای جمهوری‌ای دموکراتیک و لائیک) و دیگری، بر ضد سرمایه‌داری برای عدالت اجتماعی، برابری و رهایی، از هم اکنون در هم می‌آمیزند، با این حقیقت دیگر که دستیابی به آزادی‌های اولیه اجتماعی و سیاسی از اهمیت و ابرام ویژه‌ای در شرایط فعلی دیکتاتوری دینی در ایران برخوردار می‌باشد.

در این راستاست که تبیین آن چه مارکس «**سوسیالیسم**» نامید، مطرح می‌شود. در مرکز تبیین سوسیالیسم سه چیز قرار دارند: یکم، الغای مالکیت و اجتماعی کردن، دوم، برابری و سوم، احتضار دولت چون قدرتی جدا از و حاکم بر جامعه. حال این پرسش که اشکال اجتماعی و اشتراکی، که نه خصوصی باشند و نه دولتی، کدامند و چگونه شکل می‌گیرند؟ این

پرسش که فرایند امحای دولت چون دستگاهی جدا و مسلط بر مردم چگونه شکل‌گیرد؟ این پرسش که سوسیالیسم چگونه می‌تواند در سطح منطقه‌ای و جهانی تحقق پذیرد، زیرا که ساختمان سوسیالیسم در یک کشور به تنهایی و به‌ویژه امروزه در عصر جهانی شدن سخنی پوچ بیش نیست، تنها و تنها در جریان مبارزات و جنبش‌های اجتماعی ضد سرمایه‌داری و رهایی‌خواهانه در سطح ملی و جهانی، در رخدادهای انقلابی، در غیرمترقبه‌ها... پاسخ‌های خود را دریافت خواهند کرد. اما از هم اکنون می‌توان به یقین و با صراحت اعلام کرد که آن چه تجربه‌ی ناکام «سوسیالیسم واقعا موجود» (سوسیالیسم توتالیتار در شوروی، اروپای شرقی سابق، چین و غیره) و تجربه‌ی ناکام «سوسیال دموکراسی» (سوسیالیسم لیبرال) در جهان در سده گذشته به ما آموخته‌اند این است که اشکال دولتی اقتدارگرایانه که در این سیستم‌ها برای اداره‌ی امور اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مستقر می‌شوند و اشکال تحزب سنتی، به همان‌سان اقتدارگرایانه و عمودی، که برای رهبری و هدایت جامعه شکل می‌گیرند، نه تنها راه به گسست از سرمایه‌داری، به سوسیالیسم و به دموکراسی چون حکومت مردم بر مردم نمی‌برند بلکه حتا می‌توانند، چون نمونه‌ی شوروی سابق، سلطه و ستم بر مردمان و به ویژه بر زحمتکشان را به مراتب شدت بخشند و یا هم چون نمونه‌ی سوسیال‌دموکراسی، با اداره‌ی امور سرمایه‌داری، دوام بی‌پایان و مصیبت بار آن را تأمین و تضمین نمایند.

## یادداشت ها

4: «مطالعه‌ی صورت جلسه مجمع عمومی اجتماع‌یون‌عامیون تبریز در 16 اکتبر 1908 رجوع کنید به منابع ذکر شده در یادداشت 3 و هم چنین به رونوشتی از آن که در آرشیو پلخانیف یافت شده است، توسط م.اس. ایوانف در شماره‌ی پنجم مجله «مسائل شرق» از انتشارات آکادمی علوم اجتماعی اتحاد جماهیر شوروی که در سال 1959 منتشر می‌شود.»

6: «کارل مارکس، فردریک انگلس. متن فارسی، چاپ پکن. ص. 6.»

7: «همه‌ی نقل‌قول‌های این فصل و فرازها از مارکس در پاسخ به نارودنیک‌های روس.» از کتاب زیر به زبان فرانسه برگرفته شده‌اند:

*Marx aux antipodes. Nations, ethnicities et sociétés non occidentales.* Kevin B. ANDERSON. Syllepse, 2015

8: دولت، در هر جای این نوشتار، معادل État (فرانسوی)، State (انگلیسی) و Staat (آلمانی) است، که شامل سه قوای اجرایی، قضایی و مقننه می‌شود. با حکومت اشتباه نشود که معادل خارجی آن نزد ما، Gouvernement است.